

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه سجده (جله پنجم)

جله خانوادگی - اسد اخوت ۳۰/۸/۹۷

مباحث را به صورتی که فقط رونمایی ساده‌ای از سوره باشد، مطرح کردیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الم (۱) تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

اگر بخواهیم از آیه دوم بحث را خیلی سریع مرور کنیم، اینکه در این سوره توقع داریم در زمینه بحث تنزیل کتاب و نازل شدن تدریجی حقایق و بحث یقین اما یقینی که از ناحیه کتاب به انسان می‌رسد، دستاوردی داشته باشیم. چگونگی نزول تدریجی حقایق را در سوره بینیم.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

آسیبی هم که در سوره مطرح می‌شود این است که انسان قدر کتاب خدا را نداند. به این شکل قدر نداند که آن را کلام بشر بداند. انسان‌ها اگر اعتقاد نداشته باشند که خداوند با آنها حرف زده و آنچه را که مطلوبشان بوده است را به آنها گفته، آسیب است و متأسفانه این فکر غالب انسان‌هاست و خیلی بد است.

رسالت رسول و کتاب نیز در این سوره بحث انذار است و اینکه کاری انجام شود تا انسان‌ها به نوعی هوشیار شوند. اما وقتی هشیار شدند باید خودشان در اثر این هشیاری به سمت حقایق و هدایت بروند.

## ولایت و شفاعت

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَ  
فَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

گویی آیات ۲ و ۳ شروعی را مطرح می کند و از آیه ۴ قصه را آغاز می کند. از آیه ۴ ماجرای نازل شدن تدریجی کتاب و چستی یقین را مطرح می کند.

خلق آسمان و زمین نیز به صورت تدریجی بوده و سته ایام بوده است. این ربوبیت که در قرآن مطرح می شود، ربوبیت خاصی است. عرش بعد از خلق آسمان و زمین است. برای خدا که زمان معنا ندارد اما ربوبیت خدا را از زمانی در نظر بگیرید که آسمان و زمین را در شش مرحله خلق کرده است، از این بعد، تدبیر ربوبی اش را در نظر بگیرید.

این آیات فعل خدا را مطرح می کند و رخدادها را به خدا نسبت می دهد.

اولین گزاره ای که در زندگی انسان متولد می شود، فهم ولی و شفیع است. آخرین گزاره ای که انسان با خودش می برد، فهم همین ولی و شفیع است.

طلب ولی و شفیع از ابتدا تا انتهای زندگی برای انسان مطرح است. ولی کسی است که می توان به او اعتنا و اتکا کرد، کسی که می شود به او دلگرم بود. «شفیع» می شود کسی که بتواند کمکش کند. می شود معنای «ایاک نعبد و ایاک نستعین». ولی می شود «ایاک نعبد» و شفیع می شود «ایاک نستعین».

اولین گزاره این می شود که «ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ» اگر همین یک گزاره را برداریم، می شود رزق یقینی برای ما.

در ذات «ایاک نعبد»، «ایاک نستعین» نیز وجود دارد. اما دلیل تخصیص زدن آن این است که می خواهد آن را واضح کند، قید ایضاحی می زند و پررنگش می کند. اهمیت این موضوع در مخلوق است. چون برای پیشرفت زندگی انسان به دو رکن نیاز دارد؛ اینکه بتواند اتکایی داشته باشد و سرپرستی شود. شفیع، تمام آنچه ولی دارد را، دارد اما از حیث اینکه دست او را می گیرد و به مقصدی می رسند، مهم می شود.

ولایت وقتی اتفاق می افتد که مثلاً فرزندی متولد می شود و کسی عهده دار او می شود و مسئولیتش را می پذیرد، این را می گوئیم ولایت. و یا وقتی حاکمیتی در جایی رخ می دهد به آن ولایت می گویند. ولایت مفهوم خیلی عامی می شود. حال زمانی که کسی بخواهد به مقصدی برسد، وسیله ای می خواهد که با آن وسیله به مقصد برسد یعنی خودش به تنهایی توان رسیدن به آن مقصد را ندارد و حتما باید سببی رخ دهد، به این سبب «شفاعت» می گوئیم. یکی احاطه زیادی روی کل دارد و دیگری احاطه بالایی روی جز، یعنی یکی تفصیلی است و دیگری احکامی. از سویی انسان نمی تواند از حکومت خدا فرار کند، از اوامر و نواهی فرار کند و از سویی هر کاری را هم که بخواهد انجام دهد باید دست به دامان خدا شود تا بشود و این می شود کل و جزء.

برخی از آیات می تواند دعای هر لحظه و هر ساعت و هر روز ما باشد. «ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعَ» یا این حرف درست است یا درست نیست! اگر درست است پس این وضع و حال من و احساس غم و غبار آلودگی و گره افتادن در کارم چیست؟! یا تو هستی یا تو نیستی. اگر تو هستی پس کار من را انجام بده! بلافاصله ندایی می آید که یک سری کارها در اختیار توست و باید آنها را انجام بدهی تا ولایت و شفاعت جاری شود. اگر کسی چنین دعایی بکند، بلافاصله به او الهام می شود و بلافاصله در درون خودش احساس می کند که باید نسبت به آن موضوع، کارهایی را انجام دهد.

### تفاوت نصیر و شفیع

«نذیر» اخص از شفیع است. «شفیع»، مطلق کمک کردن و شفع شدن برای کاری است و «نصیر» زمانی است که یک مخالف و مقابلی دارد. یعنی نمی گذارد که انجام شود. وقتی نذیر می گوید یعنی فرد مانع دارد، دشمن دارد، استحکاک دارد، دری را می خواهد باز کند که قفل است. در «شفیع» جنبه میل به شدن زیاد است و در «نصیر» رفع مانع. این ها در واقع دو روی یک سکه هستند.

کلمه «شفیع» در قرآن جایگاه وسیعی دارد و یکی از علت هایش این است که انسان مفهوم ولایت و شفاعت را از همان ابتدای زندگی اش می فهمد. وقتی بچه در هنگام گرسنگی گریه می کند یعنی ای ولی به داد من برس! ای صاحب اختیار من بیا و گرسنگی را از من برطرف کن!

این گزاره بسیار یقینی است و می توان با آن یقین را نشان داد.

اغلب انسان فکر می‌کند ما که عددی نیستیم! خدا حواسش به ما نیست. این تصور کلی ما نسبت به خداست در حالی که وقتی می‌فرماید «ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ» متعلق به هر کسی است.

### محل تدبیر آسمان است

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

در اینجا منشاء تدبیر را از آسمان در نظر می‌گیرد. تدبیر از آسمان است به زمین. چه اهمیتی دارد که از آسمان باشد؟ این یعنی اینکه خیلی کارها هست که کلیدش در آسمان است و روی زمین نیست. مثلاً کسی دل مادرش را خوشحال می‌کند. دل مادر که خوشحال می‌شود، در ملائکه بهجت و شادی ایجاد می‌شود. انعکاس این خوشحالی مادر به آسمان می‌رسد. در آسمان تبدیل می‌شود به امور نجات بخش مثل طول امور، رزق و ... . وقتی رزق از آسمان است یعنی کافی است انسان یک سری کارها را انجام دهد که دست ملائکه را باز بگذارد. این‌ها تغییرات را از بالا به سمت زمین نازل می‌کنند. مثلاً برای برطرف شدن خشکسالی باید از آسمان باران به زمین بیاید. این ابر و آمدنش، وابسته به رفتارهای انسان‌ها و جلب روزی از ملائکه است. کافی است انسان‌ها بر مدار تقوا باشند تا نظام‌های آسمانی و زمینی در مدار گوارایی قرار بگیرند.

بنابراین مرکز فرمان‌دهی آسمان است؛ «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ».

گزاره بعدی که به عنوان گزاره یقینی می‌توان مطرح کرد این است که این بساطی که گذاشته شده است برچیده خواهد شد. از تولد تا مرگش در زمین است اما وقتی کسی بمیرد دیگر در این زمین نیست. پس بساطش برچیده می‌شود یا اینکه بساط کل زمین برچیده می‌شود. اینکه انسان بتواند برای نزول حقایق از آسمان به زمین دعا کند، مهلتی دارد و محدود است.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶)

این «ذَلِكَ»، «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» را تبدیل به گزاره یقینی می‌کند که قبلاً در مورد آن توضیح داده‌ایم.

## مخلوق دارای حسن است

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷)

هیچ مخلوقی از حسن خالی نیست. این گزاره یقینی است. هر چیزی که مخلوق است دارای حسن است، نمی شود که چیزی مخلوق باشد و فاقد حسن باشد. اگر کسی این را بفهمد نمی تواند به جهنم برود و محکوم به بهشت است! فهم این گزاره اجازه نمی دهد کسی به جهنم برود. در این مورد فکر کنید. کسی ادعا می کند که اگر کسی به این جمله اعتقاد داشته باشد، نمی تواند به جهنم برود! جمله هم این است که هر چیزی که خدا خلق کرده است بر مدار حسن خلق کرده و اگر خالق آن خداست، حتما حُسن دارد. این فرد باید بداند چه چیزی در جهنم مخلوق خداست و چه چیزی عدمی است، و گرنه جهنم که جهنم است و می سوزاند. این می شود که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود را فرض می کند که به جهنم رفته است، می فرماید «کیف اصبر علی فراقک» یعنی بلافاصله یاد خدا می افتد. یعنی ربوبیت خدا را که می بیند، قرب اش در او محقق می شود. جهنم محصول بُعد خداست و نه قرب خدا. «کیف اصبر علی فراقک» یعنی دلم از تو جدا نمی شود. وقتی دلم از تو جدا نشود، قرب خدا جهنم که نمی تواند باشد! و خود این جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) یعنی بهشت، بهشت قرب است.

کسی دچار ابتلائی می شود، اگر این فرد نیمه خالی لیوان را ببیند و مرتب ذهنش در گیر این نیمه خالی باشد، حالش مدام بد و بدتر می شود. اما اگر به جنبه های وجودی آن بلا نگاه کند و آن را پررنگ کند، مرتب قوی و قوی تر می شود، آنقدر قوی می شود که بعد از مدتی مثلا بر آن بیماری که در گیرش شده، مسلط می شود. اما وقتی نیمه خالی لیوان را ببیند، مرتب خودش را دچار ضعف می کند و القای منفی می کند و مرتب ضعیف تر می شود. این می شود حضرت ایوب (علیه السلام) که در اوج بلا هم که بودند، هیچگاه احساس نکردند خدا آنها را رها کرده است و احساس شان این بود که خدا درجات آنها را بیشتر و بیشتر می کند. این حس آنها را نگاه می دارد. حضرت ایوب (علیه السلام) بدترین بیماری های ممکن را گرفته اند. بیماری هایی که فرد باید در قرنطینه کامل بسر برد و نباید با هیچ نوع موجودی ارتباط داشته باشد، یعنی قرنطینه صد در صدی!

خدا در اثر کارهایی که انجام می دهیم، ما را هدایت می کند. شناخت ما نسبت به خدا باید شناخت بهتری باشد. شناخت ما ناکافی است و یا همراه با سوء ظن است. و گرنه وقتی انسان نسبت به خدا شناخت کافی داشته باشد و اسماء الحسنی را به خدا نسبت بدهد، این حس خوب به او اجازه نمی دهد که سختی ها و بدی ها و حتی گناهان را به

شکلی که خیلی‌ها می‌بینند، ببیند. وقتی خدا انسان را اینگونه خلق کرده، حتما حکمتی داشته است. هر چه این اعتقاد به خدا و اعتماد به خدا در انسان بیشتر شود، حسن ظن‌اش بیشتر می‌شود.

### سمع و ابصار و افئده سه نعمت اصلی که باید مورد شکر و برنامه ریزی قرار گیرد

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸)

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۹)

خداوند به بشر خیلی چیزها عنایت کرده است؛ دست، پا، حواس و .. اما وقتی خدا می‌خواهد بین این همه نعمت که قابل احصاء نیست به سه نعمت اشاره کند، سه نعمت را مطرح می‌کند. معلوم است که این‌ها ثقل نعمت‌هاست و خیلی مقدس هستند. معلوم است که این‌ها جلب‌کننده‌های نعمت هستند و اگر کسی قدر این سه را بداند، می‌تواند نعمت‌های دیگر را جلب کند. معلوم است که این سه کلید جلب نعمت هستند و نه فقط سه نعمت. «سمع» و «ابصار» و «افئده». حالا باید بیاندیشیم برای این سه نعمتی که خدا به ما داده است، چه کارهایی کرده‌ایم و چه کارهایی نکرده‌ایم. هر کسی باید برای این سه نعمت خود برنامه‌ریزی کند. برنامه‌ریزی یعنی مثلاً گوش نباید چیزهایی را بشنود و البته باید چیزهایی را هم بشنود! اینکه چشم چه چیزهایی را باید ببیند و چه چیزهایی را نباید ببیند. تعلقش به چیزهایی قرار گرفته که نباید قرار می‌گرفت و به چه چیزهایی باید قرار بگیرد، که نگرفته است! باید این‌ها را بررسی کرد و برای‌شان برنامه‌ریزی انجام داد.

یکی از یقین‌ها این است که خدا نعمت داده است و از بین این همه نعمت، فقط سه نعمت را انتخاب کرده است.

شکر همراه با برنامه‌ریزی است.

«ابصار» می‌شود دیدنی‌ها، خیالات و فکریایی که انسان می‌کند و در آن تصاویر وجود دارند. «افئده» می‌شود تعلقات، وابستگی‌ها و علم‌ها و دانستی‌ها.

اگر به شما بگویند، وضعیت خیال خود را ارزیابی کنید و نسبت به مطلوب خودتان و نه مطلوب عالم، به آن نمره بدهید، چه نمره‌ای می‌دهید؟ نسبت به آن صد، خودت چند هستی؟ اغلب نسبت به صد خودمان، ده پانزده هستیم. دلیلش این است که مهار کردن قوه خیال کار سختی است و این یکی از ابصار است. برای کنترل آن چه کرده‌ایم؟

باید برای خیال برنامه‌ریزی داشته باشیم. شما وقتی در مورد مسئله خاص علمی کار می‌کنید، چقدر می‌توانید تمرکز داشته باشید؟ این‌ها همه ذیل خیال است. این موضوع خودش خیلی داستان دارد.

«خودشناسی» طبق این آیه یعنی سمع‌شناسی، ابصارشناسی و افئده‌شناسی. به تحقیق و یقینا هرکسی سمع‌شناس باشد، خداشناس است. «سمیع» یکی از اسماء خدا است. اگر کسی روی سمع یا ابصار یا افئده کار کند، متوجه خواهد شد که هیچ سمعی و هیچ بصری و هیچ علمی بدون وساطت خود خود خدا و رب، محقق نمی‌شود. در ذات این شناخت، خداست. امکان اینکه سمع غیر خود سمیع باشد، نیست. سمع اتفاق نخواهد افتاد و جنس این‌ها (سمع، بصر و افئده) مجرد دارد. این دیدن و بینایی از جنس ماده نیست بلکه مجرد است و اصلا ماده نمی‌تواند تبدیل به بینایی شود. نمی‌تواند سمع تبدیل به بینایی شود. صوت می‌تواند اما سمع با صوت فرق دارد. سمع یعنی محصول درک صوت. بصر در انتها به آن درک باز می‌گردد. این سه شاکله ساز است. اگر کسی بخواهد شاکله را کار کند، از ترکیب سمع و بصر و افئده می‌تواند شاکله را تشخیص دهد. می‌توان با آن شاکله کودک را تشخیص داد، درحالی‌که هیچکسی نمی‌تواند شاکله کودک را به این راحتی تشخیص دهد. چرا که در روان‌شناسی می‌گویند شاکله را زمانی می‌توان تشخیص داد که تفکر انتزاعی در فرد شکل گرفته باشد. بر منطق سمع و بصر و افئده می‌توان برای کودک شاکله‌شناسی کرد. این آیات نقطه‌های ثقل علم عالم است.

### فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳)

حضرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) این «فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ» را لقاء خدا می‌گیرند و بقیه نظرها را می‌فرمایند صحیح نیست. اما آنچه ما گفتیم در هیچ کدام از آن نظرها نبود. منظور ما از موسی در واقع تعین موسی و عینیت یافتن موسی است و شخص موسی (علیه السلام) نبوده است و البته بعدی ندارد که موسی (علیه السلام) باشد. مثلا انقلاب توسط امام خمینی (رحمه الله علیه) در زمانی به پیروزی می‌رسد و در اثر تحولات، بعدها به انحراف می‌رود. موسی دیگری و خمینی دیگری می‌آید و آن را اصلاح می‌کند. منظور وصف خمینی است. جلسه قبل این موضوع را اینگونه مطرح کردیم.

به لحاظ ادبیات آیه، خدا در جاهایی اجازه می‌دهد که انسان‌ها جریان‌های فکری مختلفی روی آیات داشته باشند چون در هر حالتی حسن بدست می‌آید. هرچه که باشد در نهایت می‌خواهد بگوید تو موسی را حتما خواهی دید،

تو کتاب را حتما می‌بینی. اما در نهایت در مورد کتابی و حیانی صحبت می‌کنیم که خیلی نزد خدا عزیز است و ما باید تورات را مثل قرآن نزد خدا عزیز بدانیم. این خیلی مهم است. ما با تحریف شده آن کاری نداریم اما برای تورات در دل خود مثل قرآن ارزش بدهیم.

### هدایت به امر نتیجه یقین داشتن

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰثِمَةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَ كَانُوْا بَايَاتِنَا يُّوقِفُوْنَ (۲۴)

فعال کردن یقین در انسان، انسان را به اینجا می‌رساند که جزیی از هدایت یافتگان شود. هم خودش هدایت یافته باشد و هم بتواند دیگران را هدایت کند. هدایتش هم از نوع هدایت به امر باشد یعنی بتواند تحولات عمده‌ای را در افراد ایجاد کند. یعنی بتواند با امر و شناخت امر خدا، مردم را هدایت کند. این خاصیت یقین است که می‌تواند انسان را به جایی برساند که هدایت به امر داشته باشد. خاصیت یقین، امام شدن است. اگر کسی بگوید چگونه انسان‌ها می‌توانند خود را به مقام امامت نزدیک کنند و هم‌سنخ مقام امام کنند، پاسخش در یقین داشتن است.

ظهور یقین به واسطه سمع و بصر و افئده‌ای است که افراد دارند. یعنی مواجهه درست آنها با آیات است. سمع و ابصار و افئده‌شان با آیات فعال می‌شود و یقین شکل می‌گیرد.

با آخرت یقینشان را جاری می‌کنند. یقین اظهار کردنی است و مثل محکم است. حقیقت فطرت خود را جاری کردن است یا احکام وجودی خود را به جریان انداختن است. خیلی‌ها یقین را علم جازم گرفته‌اند، اگر اینگونه بگیرد باید حتما چیزی باشد تا نسبت به آن یقین داشته باشید در حالیکه خود یقین، حیثیتی جداگانه دارد. هر چیزی نمی‌تواند یقین باشد. حتما باید محکم باشد و حتما باید حق باشد. یعنی شما نمی‌توانید بگویید مثلا من نسبت به این استکان یقین پیدا کرده‌ام. در مورد این مطلب کتابی نوشته‌ایم که می‌توانید در آن کتاب ببینید. خواستیم اثبات کنیم که یقین جنسش علم نیست و معلوم است. معلوم متقن را یقین می‌گویند.

از خدا بخواهیم یقین‌هایی که هر لحظه جلوی چشمان ما هست را به ما معرفی کند و توفیق اتکای به آن و توجه به آن را بدهد. یقین مثلا اینکه خدا هست، آخرت هست، خدا مهربان است، ... این‌ها را به من نشان بدهد و در زندگی من یقین حاکم باشد. یقین با خودش صبر به همراه می‌آورد. شناخت یقین، علم به یقین و شناخت مصادیق یقین. اینکه «لاریب»‌های قرآن را بتوانم بشناسم. اگر کسی یقین را اینگونه بگیرد، کارش خیلی راحت می‌شود. این یقین



حتی برای بچه هم قابل استفاده است. اما مشکل اینجاست که استمرار استفاده از یقین در انسان‌ها وجود ندارد. یقین در بساط زندگی هست اما جاری در زندگی افراد نیست.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ مُتْتَبِرُونَ (۳۰)

در این آیات بحث سمع و ابصار بسیار مهم می‌شود که در جلسه بعدی آن را بررسی خواهیم کرد.

فقط در مورد آیات ۲۶ و ۲۷ و ارتباط این دو آیه با آیه سمع و بصر، یک پایانه دکتری لازم است!

أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ ..... أَفَلَا يَسْمَعُونَ

أَوْ لَمْ يَرَوْا ..... أَفَلَا يُبْصِرُونَ

هدایت و سمع و رویت و بصر.

نتیجه این دو می‌شود؛ «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». فتح اختصاص به این سوره دارد. و مجدداً یوم الفتح را مطرح می‌کند. اینکه جنس این فتح چیست. بحث نظر و ارتباط آن با بصر و رویت چیست و واژه انتظار که از نظر است. این آیات خیلی جالب هستند و همه آیات این سوره، آیات سجده است. به نظر من این سوره یک سجده واجب ندارد، بلکه همه آیاتش سجده دارد! ان شاء الله خدا ما را قدر دان این سوره کند.

از خدا بخواهیم که مطالب سوره‌ها یکی یکی برای ما باز شود. این‌ها دعاهایی که مخصوص زیر قبه امام حسین (علیه السلام) است. و البته این‌ها در زندگی انسان بسیار اثر دارد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات